پیشخوان

«تاریخ شفاهی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» در آیینه یک پژوهش

در چرایی و چگونگی «تکیه به نیروی سوم»

■ شاهد توحیدی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همانگونه که از نام آن پیداست، به «تاریخ شفاهی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» پرداخته است. مجموعه گفت‌وگوهای این اثر، از سوی محمدحسن روزی‌طلب و محمد رحمانی انجام شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی به انتشار آن همت گماشته است. تارنمای ناشر در معرفی این مجموعه، به نکات پی آمده اشارت برده است:

«اگر مدعی شویم که یکی از ارکان خروش مردم طی چند دهه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، سرخوردگی در حوزه سیاست خارجی بوده است، سخن گزافی نگفته‌ایم. آنچنان که شعار استقلال در کنار آزادی، تبدیل به مهم‌ترین شعار جمهوری اسلامی شد. سرخوردگی ایرانیان در مواجهه با قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای، از قاجاریه آغاز شد. آنچنان که دیپلمات‌های ما آموختند تا در مقابل قدرت بیشتر، به جای تاکتیک و نرمش کرنش کنند تا کشور دچار تضرر بیشتر نشود! از قراردادهای ترکمانچای و گلستان تا تعیین تکلیف و پذیرفتن انواع اولتیماتوم‌های خارجی، سکوت در برابر توهین بیگانگان به اعتقادات هم‌میهنان و حتی اشغال ایران توسط متفقین، این سیاست بر دستگاه سیاست خارجی ما حکمفرما بود. کار به جایی می‌رسید که حتی سیاستمداران ایرانی برای حل مشکلات داخلی و خارجی و افزایش تأثیرگذاری منطقه‌ای و بین‌المللی به جای تکیه بر داشته‌های ملی، دست به دامن نیروی سوم می‌شدند! از ارسال نامه به ناپلئون و درخواست کمک از وی تا استعانت جویی از لیاخوف روسی تا تغییر موضع ۱۸۰ درجه‌ای از انگلیس به آلمان

محمدجواد ظریف وزیر خارجه سابق ایران در دیدار با جان کری وزیر خارجه سابق امریکا

و بالعکس و اجرای بند به بند نسخه امریکایی تا...! بسیاری می‌پنداشتند که وادادگی ایران در مقابل بیگانگان و این دست سیاست‌ها با پیروزی انقلاب اسلامی به نقطه آخر رسیده است. انتظار می‌رفت انقلابیون در قامت دیپلمات‌هایی باهوش و بادرایت، با آزمون و خطا به الگویی نو از راهبرد سیاست خارجی برسند. اما سال‌ها بعد از پیروزی انقلاب، یکی از مسئولان ارشد نظام که سال‌ها وظیفه مدیریت پرونده‌های حساس را به عهده داشته است و در مقطعی از تأثیرگذارترین افراد در تبیین سیاست خارجی کشور به حساب می‌آمد، بارها در مصاحبه‌ها و حتی کتاب خاطرات خود تأکید می‌کند: امریکا بنز، اروپا پیکان و کشورهای عدم تعهد دوچرخه هستند و نگذاشتند ما سوار بنز شویم؟! یعنی باز هم همان نگاه دیپلماسی قجری و تکیه به نیروی سوم! گویا مسئولانی نظیر ایشان تا به حال به سر در وزارت خارجه نگاهی نیفکنده‌اند که شعار نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی را ببینند! البته همین دیپلمات‌های قجری همواره کوشیده‌اند تا دیپلماسی حرفه‌ای را موجب بدبختی یک ملت و جنگ و بحران معرفی کنند تا در سایه ایجاد هراس به بقای این نوع از دیپلماسی که مختص کشورهای جهان سوم است، کمک کنند. این در حالی است که دیپلماسی حرفه‌ای به معنی حرکت‌های رادیکال و شتابزده نیست، بلکه تضمین کننده پیشرفت استقلال و قدرت یک ملت در سایه صلح و دوستی است. مجموعه پیش‌رو مصاحبه‌ها و گفت‌وگوهایی با متصدیان سیاست خارجی جمهوری اسلامی است که با پیروزی انقلاب در دستگاه سیاست خارجی منشأ اثر بودند. از لابه‌لای مصاحبه‌ها، نحوه شکل‌گیری سیاست خارجی ایران، موضع کشورهای مختلف در قبال جمهوری اسلامی ایران، فعالیت سفرا برای رساندن پیام انقلاب به اقصی نقاط جهان و فراز و نشیب‌های سیاست خارجی در زمان جنگ تحمیلی، دولت سازندگی، دولت اصلاحات و دوره حاکمیت اصولگرایان روشن می‌شود...»

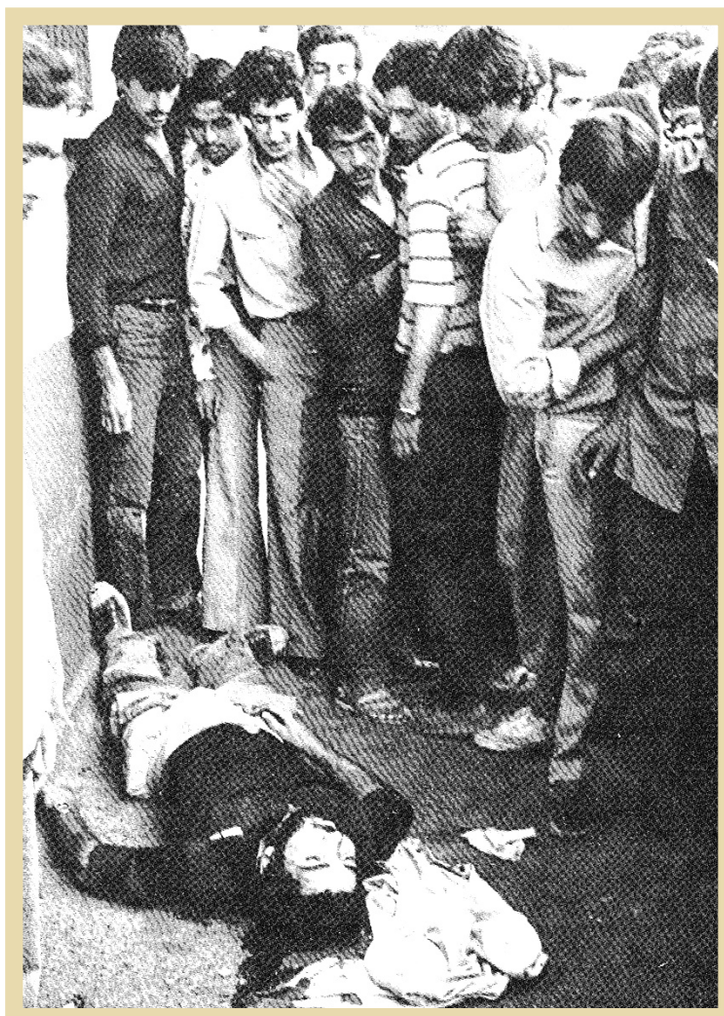

خرداد ۱۳۶۰. کشتار مردم انقلابی به دست منافقین در خیابان‌های تهران

منافقین، کلید زدن عملیات مهندسی و محکمه‌ای که باید زودتر تشکیل می‌شد

وقتی ما دست به اسلحه بردیم مردم باید دست به چاقو ببرند!

■ احمدرضا صدری

برگزاری محکمه جنایات منافقین در تهران، بیش از هر چیز می‌تواند محرکی برای جوانان در مطالعه تاریخچه و کارنامه این گروهک باشد. با این همه ممکن است این پرسش برای بسا پیش آید که این گروه در چه بستری دست به این همه ترور و کشتار زد؟ مقال پی آمده درصدد است تا با استناد به پاره‌ای از روایات و تحلیل‌ها به این پرسش پاسخ گوید. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■

■ جمهوری اسلامی، ۱۷هزار شهیدِ ترور و سازمان موسوم به مجاهدین خلق

ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شاهد رویدادی غریب بود! از فردای ۲۲ بهمن، گروه‌هایی سلاح به دست که به شکل مرئی و نامرئی از سوی کانون‌های قدرت جهانی حمایت می‌شدند، روی به ترور نهادند و ۱۷هزار تن از مردم این سرزمین را به دلیل تفاوت نگاه یا حمایت عمومی از نگره آنان کشتند! در میان این گروه‌ها، سازمان موسوم به مجاهدین خلق از همه شاخص‌تر بود و در کارنامه ترورهای خویش از رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و رئیس دیوان عالی کشور گرفته تا مردم کوی و برزن را داشت! فرشته جهانی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران موضوع را اینگونه تحلیل کرده است:

«هر حکومت، سازمان یا حزبی، برای دستیابی به مقاصد خود، از روش‌های مختلفی بهره می‌برد و گاهی برخی از آنها از کانال‌های غیر متعارف جهت نیل به اهداف مورد نظر خود استفاده می‌کنند. امروزه یکی از مهم‌ترین این کانال‌ها - که در بیشتر نقاط جهان به طور وسیعی به‌کار رفته و به طرق مختلفی اعمال می‌شود- ترور و اعمال تروریستی است. جمهوری اسلامی ایران از همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی تا به امروز، ضربه‌های زیادی از تروریسم خورده و بدین ترتیب بسیاری از نیروهای کارآمد و طراحان فکری خود را، از دست داده است. از همان روزهای نخست انقلاب، گروه‌های تروریستی با اهداف سیاسی یا ایدئولوژیک و با حمایت برخی کشورهای منطقه‌ای و غربی به ویژه امریکا دست به تشدید حملات و عملیات خود علیه مقامات و شهروندان کشورمان زدند و بیش از ۱۷ هزار تن از شهروندان را به خاک و خون کشیدند و بیش از این تعداد را مجروح کردند. اگرچه این کارشکنی‌ها نه تنها مردم را از پشتیبانی نظام اسلامی ناامید نکرده، بلکه آنان را در مسیر دستیابی به هدف‌های خویش مصمم‌تر از پیش کرده است. با اینکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، عملیات‌های تروریستی متعددی علیه مقامات ایرانی و حتی مردم عامه شد، اما یکی از بی‌سابقه‌ترین این عملیات‌ها در هشتم شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی رخ داد که به شهادت بالاترین مقامات کشور از جمله محمدعلی رجایی رئیس‌جمهوری و محمدجواد باهنر نخست‌وزیر و تنی چند از همراهان آنها انجامید. این ترور از سوی سازمان تروریستی مجاهدین خلق که از حمایت‌های مالی، سیاسی و تبلیغی برخی از دولت‌های مخالف نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران بهره می‌برد، صورت گرفت. آنها با شیوه قهرآمیز و کشتار فراوان، درصدد حذف فیزیکی عناصر کارآمد و طراحان نظام برآمدند تا با ایجاد خلأهای جدی در ارکان حساس کشور، ضربه‌های اساسی به ملت و حکومت ایران وارد سازند...»

■ هم‌پیمانی منافقین با رئیس‌جمهوری که با نظام اسلامی ناهمسو بود

در دوره اوج‌گیری شکاف بین نظام اسلامی و مخالفانِ آن منافقین شدیداً به اندیشه یارگیری بودند. آنان نهایتاً با ابوالحسن بنی صدر، یعنی رئیس‌جمهوری که آرام آرام داشت از رهبری و مردم فاصله می‌گرفت، نزدیک شدند و در نهایت با وی، از درِ هم‌پیمانی درآمدند! جالب اینجاست که در پایان ماجرا نیز بنی صدر همراه با رجوی سرکرده منافقین از کشور گریخت! سردار علی نوروزی از فعالان مبارزه با تروریسم در آن دوره تاریخی، برخی مشاهدات خویش در این باره را به ترتیب پی آمده شرح داده است:

«از ابتدای پیروزی انقلاب بلافاصله کمیته‌های انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران (بعد از سه ماه) و بسیج (بعد از هشت ماه) تشکیل شد و در این مقطع، تا مسئولان کشور سر و سامانی بگیرند، فضای فرصت‌طلبی برای خیلی از گروهک‌ها به وجود آمد. در آن ایام وقتی استانداری کرمانشاه شروع به کار کرده بود، متوجه شدیم یک عده هر روز جلوی استانداری می‌آیند و شعار می‌دهند: نان، کار، مسکن! که یک شعار چپی هم است. گروه‌های چریک‌های فدایی خلق بودند، ولی بعضاً گروه‌های دیگر هم با اینها همراه می‌شدند که بتوانند تجمعی را شکل بدهند. این حرکت‌ها، یک هدایت مرکزی و یک هدایت استانی داشتند. منافقین در فاز سیاسی، یک دسته اقدامات جمع‌آوری اطلاعات برای عملیات، جذب، نفوذ و شناسایی داشتند. اینها در دام سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه بودند، ولی خودشان نمی‌دانستند. البته در رأس آنها فقط چند نفری مرتبط بودند. در واقع به نوعی، دنبال سهم‌خواهی بودند، بنابراین اینها مرتب روی عناصری که جذب کرده بودند، کار توجیهی می‌کردند. می‌گفتند هدف وسیله را توجیه می‌کند. از طرف دیگر نمی‌گذاشتند افرادی که جذب شده‌اند، بیکار بمانند، یعنی مرتب برای اینها تولید فعالیت و کار می‌کردند. این مسئله برای منافقین خیلی مهم بود که بتوانند مجموعه‌ای از یک استان را مورد شناسایی قرار دهند. اینها مقرهای رسمی و آشکاری داشتند که بتوانند جمعیت را نسبت به خودشان جذب کنند. بیشتر سعی می‌کردند تا دانشجویان دختر و پسر را تحت تأثیر قرار بدهند. نه اینکه بروند روی همه دانشجویان کار کنند. روی دانشجویانی که توانمندی بالا یا قدرت جسارت یا تحرک بیشتری داشتند، کار می‌کردند. در فاز سیاسی، اقدامات منافقین راه‌اندازی تشکیلات در استان‌ها، میتینگ‌های هفتگی و روزانه، جذب عناصر فعال دانشجویی، استفاده از سمپات‌های محله‌ای، منطقه‌ای و مکانی، پخش شب‌نامه‌ها و... بود. البته از طرفی هم بچه‌های حزب‌اللهی با اینها مقابله می‌کردند. گسترش تشکیلات منافقین به وسیله این گروه‌ها بود که پایگاه‌هایشان را توسعه می‌دادند. اگر مرکزیت‌شان کرمانشاه بود، ایلام، کردستان و همدان را هم راه‌اندازی می‌کردند. حتماً می‌دانید قبل از اینکه استان‌ها از هم جدا شوند، به منطقه غرب کشور استان پنجم می‌گفتند. استان پنجم کرمانشاه بود و بقیه تابع آن بودند. در فاز سیاسی، همه این منافقین یک خط مشی تبلیغی را در پیش گرفته بودند و این موضوع برای آنها پوشش مناسبی بود. کم‌کم مسعود رجوی و ایادی او به بنی‌صدر نزدیک شدند. بحث جنگ تحمیلی که شروع شد، منافقین هاله‌ای را دور بنی‌صدر ایجاد کردند و بنی‌صدر هم به هر استانی که می‌آمد، سخنرانی می‌کرد، وقتی برمی‌گشت، آنجا درگیری می‌شد! یکی از این جریانات، سخنرانی بنی‌صدر در ایلام بود. خبر به دادستان کرمانشاه رسید. در آن موقع، دادستان آقای سعیدی بود. ایشان حتی حاضر شد که حکم دستگیری بنی‌صدر را بدهد که وقتی وی به فرودگاه کرمانشاه رسید، او پرواز کرده و به تهران رفته بود...»

■ ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، روزی که ترور نقاب از چهره برداشت

هرچه فرآیند سیاسی ایران در دوره بعد از پیروزی انقلاب اسلامی پیش می‌رفت، نگرانی سازمان قدرت طلبِ موسوم به مجاهدین خلق ایران افزون می‌شد. آنان می‌دیدند که جامعه ایرانی نه تنها گرایشی به ایشان نشان نمی‌دهد، بل به مخالفانشان نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. از سوی دیگر مسئولان و بدنه اجتماعی حامی آنان نیز حدس می‌زدند که این گروه به زودی دست به ترور خواهد شد و نقاب از چهره خشونت طلب خویش برخواهد داشت. حمیده طرقی اردکانی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در تبیین این مقوله آورده است:

«عصر روز شنبه سی‌ام خرداد، در حالی که مجلس در حال بررسی عدم صلاحیت بنی‌صدر بود، در تهران و چند شهر بزرگ دیگر، هواداران و وابستگان سازمان حرکت‌هایی را انجام دادند یا شروع کردند که سرانجامی جز تباهی برای آنها نداشت. هواداران سازمان‌یافته منافقین و دیگر گروهک‌ها که در ذیل حمایت از بنی‌صدر جمع آمده بودند - و به قول خود وارد فاز نظامی شدند - با سلاح سرد و گرم به اغتشاشگری در خیابان‌های مرکزی تهران پرداختند و تعدادی از مردم بی‌گناه را کشته و دهها تن را زخمی کردند و به اموال عمومی آسیب رساندند و شنبه خونین را در تاریخ ایران ثبت کردند. سازمان بعدها ۳۰ خرداد را به عنوان نقطه عطفی مطرح کرد و مدعی شد که ۵۰۰ هزار نفر در تظاهرات ۳۰ خرداد شرکت کردند، حال آنکه تعداد افراد سازماندهی شده سازمان و گروه‌هایی که به آنها پیوستند و در حمایت از بنی‌صدر و سازمان به تظاهرات خشونت‌بار و مسلحانه دست زدند، بیش از چند هزار نفر نبود. حضور گروه‌های مختلف مردم و پاسداران در خیابان‌های اصلی و مرکزی شهر، کم‌کم وضع را دگرگون کرد و دستگیری مهاجمان آغاز شد و فضای شهر، تحت کنترل نیروهای انتظامی آرام گرفت. در روز ۳۱ خرداد، مجلس بعد از بحث بین موافقان و مخالفان عزل بنی‌صدر، بالاخره رأی به عدم کفایت نامبرده داد. این طرح با ۱۷۷ رأی موافق، یک رأی مخالف و ۱۲ رأی ممتنع به تصویب رسید. دلیل این مصوبه، موضع‌گیری وی علیه نظام جمهوری اسلامی و اتحاد نامقدس با تمامی نیروهای ضد انقلاب وابسته به شرق و غرب جهت نابودی نظام اسلامی، همچنین مخالفت مستمر وی با مجلس شورای اسلامی از بدو تأسیس وحتی پیش از افتتاح آن، دخالت صریح در قوه قضائیه و عدم درک صحیح از بدیهی‌ترین اصول قانون اساسی و عدم اعتقاد به اصل تفکیک قوا عنوان گردید. در این روز رئیس‌جمهور و نیز نمایندگان لیبرال و طرفدار جبهه ملی که امام خمینی طی سخنانی در ۲۵ خرداد حکم ارتداد آنها را به دلیل هم‌پیمان شدن با گروهک منافقین صادر کردند، در جلسه مجلس شورای اسلامی حضور نیافتند. البته هنوز حلاوت تصویب این قانون در کام ملت ننشسته بود که خبر شهادت شهید دکتر مصطفی چمران در دهلاویه، غم را در دل‌های ملت ایران نشاند. در روز اول تیرماه، حضرت امام خمینی(ره) حکم عزل بنی‌صدر را از مقام ریاست جمهوری صادر کرد. از اول تابستان، ترورهای پی در پی سازمان جهت براندازی جمهوری اسلامی کلید خورد. اولین اقدام بعد از ۳۰ خرداد، از ششم تیر ماه آغاز شد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب در مسجد ابوذر - در یکی از مناطق جنوب تهران- مورد ترور ضدانقلاب واقع شد که دست تقدیر الهی او را حفظ کرد و ضدانقلاب ناکام ماند. در هفتم تیر سال ۶۰، دفتر مرکزی حزب جمهوری به دست منافقین ضدانقلاب منفجر شد و ۷۲ تن از یاران امام - که در رأسشان شهیدمظلوم آیت‌الله بهشتی بود- به شهادت رسیدند...»

■ سنگ، چاقو، کوکتل مولوتف، اسلحه و...

سرانجام موعد انتقام از مردم فرا رسید! سرتیم‌های منافقین در خانه‌های امن، به توجیه اعضای خویش پرداختند. آنها تقریباً دست زدن به هر خشونتی را مباح دانستند، اما در یک پیش‌بینی اشتباه کردند! مردم و حتی سایر ناراضیان نه تنها به آنان نپیوستند، بلکه به گاه مشاهده رفتارهای روانپریشانه و بربرگون، بیشتر از آنان فاصله گرفتند! این بود که منافقین در پیشبرد «عملیات مهندسی» تنها ماندند و نهایتاً به درِ بسته خوردند! تارنمای مرکز اسناد اسلامی در یک مقال، اینچنین از دستورالعمل‌های غیرانسانی سازمان موسوم به مجاهدین خلق پرده برداشته است:

«بررسی تحلیل‌های درون گروهی سازمان مجاهدین خلق برای ورود به فاز نظامی در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، می‌تواند ابعاد تازه‌ای از تفکر التقاطی و تروریستی آنان را نشان دهد. تظاهرات ۳۰ خرداد - که از قضا مصادف با روزهای برکناری بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا و به دنبال آن عدم کفایت سیاسی وی بود - نقطه عطفی برای سازمان در مقابله با جمهوری اسلامی به حساب می‌آمد. به همین بهانه یکی از تحلیل‌های اعضای ارشد و کادرهای اصلی سازمان را در رسیدن به فاز نظامی مرور می‌کنیم. قاسم باقرزاده در خرداد ۱۳۶۰، برای هواداران نهادهای محلات و دانش‌آموزی تحلیلی ارائه داد تا تمام بازوان سازمان در تظاهرات مسلحانه ۳۰ خرداد با هم هماهنگ باشند. او در این باره می‌گوید: «با حذف بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا، سیستم قصد حذف وی را از ریاست‌جمهوری دارد و این امر حتماً به وقوع خواهد پیوست. ما نباید این اجازه را - تا آنجا که در توانمان هست- به سیستم بدهیم، به‌خصوص که بنی‌صدر بین مردم پایگاه دارد و نیروهای بسیاری پشت سر او هستند که از او حمایت خواهند کرد. الان سیستم ۵هزار نفر از فالانژها را بسیج کرده و حتی تعدادی از آنها را از شهرستان‌ها به تهران آورده تا جو رعب و وحشت ایجاد کنند. ما اگر برخورد حساب‌شده بکنیم، می‌توانیم این جو رعب و وحشت را شکسته و همه آنها را جارو کنیم! برخورد ما، برخوردی کاملاً تهاجمی و از موضع بالا خواهد بود. چاقو زدن، آتش‌زدن موتور و ماشین حزب‌اللهی‌ها و حتی اگر شد خلع سلاح پاسداران را هم می‌توانیم انجام دهیم. باید مردم را به دنبال خود به صحنه بکشانیم و کاری کنیم که وقتی ما چاقو به دست گرفتیم، مردم سنگ بگیرند و وقتی ما دست به اسلحه بردیم، مردم دست به چاقو ببرند! ما در این مقطع، تظاهرات مقطعی را در گوشه و کنار شهر برپا می‌کنیم. شعارهای سازمان را مطرح نمی‌کنیم، بلکه تظاهرات ما در پوشش حمایت از بنی‌صدر انجام می‌گیرد، چراکه الان بهترین شکل حرکت این است که حول مسئله‌ای کار کنیم که مسئله کل جامعه است و فردی را در این میانه مطرح سازیم که الان سخن از عزل اوست. این امر برای مردم ملموس است و قدرت بسیج ما را بالا می‌برد. شعار ما در این مرحله تحرک، تحرک - تعرض، تعرض - تهاجم، تهاجم است. ما باید با حداکثرِ تحرک در تظاهرات شرکت کنیم، از موضع کاملاً تعرضی با فالانژها و حمله‌کنندگان به تظاهرات برخورد کنیم و به هیچ وجه حالت تدافعی به خود نگیریم و از موضع بسیار تهاجمی برخورد کنیم. حتی تا مرز پرتاب کوکتل‌مولوتف، آزادی عمل داریم. هر کاری غیر از این کنیم، در تاکتیکمان شکست خورده‌ایم. ما وارد فاز نوینی از مبارزه شده‌ایم و شیوه‌هایمان تهاجمی‌تر شده است. به‌هیچ‌وجه نباید به فالانژها فرصت عمل بدهیم و حتماً هر طور که شده، باید ابتکار و قدرت عمل را از آنها بگیریم. ما با این تظاهرات زمینه انجام عمل بزرگ‌تری را فراهم می‌کنیم تا مانع از بسته‌شدن فضای مبارزاتی جامعه شویم. باید کاری کنیم که فضا را باز نگه داریم. این کار توسط حرکت مردمی امکانپذیر خواهد بود...»

■ وقتی مردم به جنگ با خشونت عریان شتافتند

تقابل مردم با منافقین از سال ۵۸ آغاز شد، اما در سال ۶۰ به اوج خود رسید. در این میان بخش‌هایی از مردم بسیج شدند تا در برابر میلیشیای منسجم اما محدود منافقین بایستند. گروه دوم از آن روی که فراوان و گسترده بودند، به راحتی توانستند راه را بر رژه‌های خیابانی منافقین ببندند. حجت‌الاسلام والمسلمین احمد سالک که در آن دوره به ساماندهی این گروه‌ها همت گماشته است، ماجرا را چنین بازمی‌گوید:

«وقتی مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی وزیر کشور بودند، اینجا که الان شورای شهر تهران است، وزارت کشور بود. منافقین در سراسر تهران، جریان میلیشیا را راه انداخته بودند. مثلاً بچه‌های دبیرستانی را فریب داده، تابلوها را به دستشان داده و شعار می‌دادند. هر گروهی هم یک منافق در رأسش قرار داشت. دختر و پسر تهران را به هم ریخته بودند و اگر ادامه پیدا می‌کرد، ممکن بود صدا وسیما و خیلی مراکز مهم را بگیرند. سرانشان پشت پرده کار می‌کردند. ما قبلاً با منافقین در زندان بودیم، از زندان عادل‌آباد شیراز تا زندان اوین تهران، اینها را می‌شناختیم. من در اوین، با مسعود رجوی هم‌سلول و هم‌زندان بودم. خب اینها هم از همان اول، به دنبال گرفتن حکومت بودند. اینها از همان موقع، کار خود را شروع کردند. ما نشستیم، برنامه‌ریزی کردیم و دیدیم اگر تریبون از دست برود، همه چیز از دست می‌رود. باید چه کار کنیم؟ با موانع سختی روبه‌رو بودیم، پول نداشتیم، بنزین نداشتیم، امکانات اولیه نداشتیم. از آن طرف بنی‌صدر هم ما را قفل کرده بود و ما به این نتیجه رسیدیم که بسیجیان موتور سوارمان را در تهران راه بیندازیم. من خدمت آیت‌الله مهدوی کنی وزیر کشور وقت رفتم و گفتم آقا امنیت با شماست و اگر قرار است کاری کنید، الان وقتش است. شما به من اجازه بدهید تا بچه‌ها را بسیج کنم. بلافاصله تهران را به مناطق مختلف تقسیم کردم. سرگروه هر منطقه را خواستیم و گفتیم که حرکت کنند. بچه‌ها روی پل پیچ‌شمیران بودند. به سمت پایین که می‌آمدی، منافقین یک کامیون آجر خالی کرده بودند! تمام میلیشیا ایستاده و راه را بسته بودند. یک مرتبه ۵۰۰ تا موتوری از این طرف بالا رفتند و آژیرکشان از آن طرف پل پایین آمدند که همه این میلیشیا فرار کردند! بعد بچه‌های بسیج از آنجا حرکت کردند. مثل موج در تهران و در چهارراه‌ها می‌گشتند و با بیسیم هماهنگ می‌کردند که کجا بروند. بسیج اینگونه سفره منافقین را جمع کرد. ما غائله ۱۴ اسفند بنی‌صدر و آن افتضاحاتی که در دانشگاه تهران به بار آورده بود را هم جمع کردیم...»

سرانجام موعد انتقام از مردم فرا رسید! سرتیم‌های منافقین در خانه‌های امن، به توجیه اعضای خویش پرداختند. آنها تقریباً دست زدن به هر خشونتی را مباح دانستند و سنگ، چاقو، کوکتل مولوتف، اسلحه و... را به دست سمپات‌ها دادند. با این همه در یک پیش‌بینی اشتباه کردند. مردم و حتی سایر ناراضیان نه تنها به آنان نپیوستند، بلکه به گاه مشاهده رفتارهای روانپریشانه و بربرگون، بیشتر از آنان فاصله گرفتند! این بود که منافقین در پیشبرد «عملیات مهندسی» تنها ماندند و نهایتاً به در بسته خوردند!

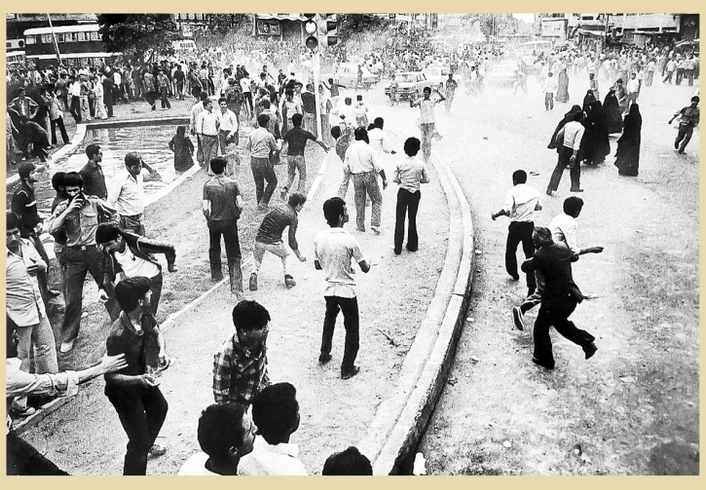

خرداد ۱۳۶۰. درگیری مردم با عوامل منافقین در خیابان‌های تهران

هرچه فرآیند سیاسی ایران در دوره بعد از پیروزی انقلاب اسلامی پیش می‌رفت، نگرانی سازمان قدرت طلبِ موسوم به مجاهدین خلق ایران افزون می‌شد. آنان می‌دیدند که جامعه ایرانی نه تنها گرایشی به ایشان نشان نمی‌دهد، بل به مخالفانشان نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. از سوی دیگر مسئولان و بدنه اجتماعی حامل آنان نیز حدس می‌زدند که این گروه به زودی دست به ترور خواهد شد و نقاب از چهره خشونت‌طلب خویش برخواهد داشت